

معرفی و نقد کتاب درآمدي بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم

محمد رضا رضوی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

درآمدي بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم، دکتر محمد راسخ‌مهند، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران ۱۳۸۹، هشت + ۱۵۶ صفحه.

اکنون سال‌هاست که رویکرد شناختی به زبان، یا زبان‌شناسی شناختی، با رشدی روزافزون، در بسیاری از حوزه‌های مطالعاتی اصلی زبان، به‌ویژه معناشناسی، دستور، واژگان و صرف مطرح شده‌است و پژوهشگران بسیاری با مفاهیم و نظریه‌های آن آشنایی پیدا کرده‌اند و دستاوردهای این رویکرد را پشتوانه تحلیل‌های زبانی قرار می‌دهند و در پاسخ به مسائل زبانی از آنها بهره می‌گیرند. از این رو، کتاب‌های گوناگونی در قالب درآمد و مقدمات، درس‌نامه، دست‌نامه و مانند آن برای معرفی این رویکرد، به‌ویژه به زبان انگلیسی، تدوین شده‌است. آثاری مانند درآمدي بر زبان‌شناسی شناختی (UNGERER and Schmid 1996)، زبان‌شناسی شناختی: درآمد (LEE 2001)، مقوله‌بندی زبانی: پیش‌نمونه‌ها در نظریه زبانی (Taylor 1989)، زبان‌شناسی شناختی (Croft and Cruse 2004)، زبان‌شناسی شناختی: درآمد (EVANS and GREEN 2006)، دست‌نامه زبان‌شناسی شناختی آکسفورد (GEERAERTS and CUYCKENS 2007)، و مجموعه پرتعداد و تخصصی پژوهش‌های

زبان‌شناسی شناختی از انتشارات موئن دوگرویتتر (Mouton de Gruyter)، بخشی از نوشتگان نام‌آشنای این حوزه برای علاقه‌مندان است.

وضعیت متون این رشته در زبان فارسی متفاوت است. در فقدان واحد درسی مستقل برای این حوزه در دانشگاه، دانشجویان زبان‌شناسی ممکن است در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری از طریق دروسی دیگر، مانند معناشناسی یا سمینار مسائل میان‌رشته‌ای، با مفاهیم شناختی آشنا شوند. همین میزان آشنایی دانشجویان، بسیاری را علاقه‌مند به پژوهش و نگارش پایان‌نامه در این زمینه کرده‌است. تحقیقاتی که از این رهگذر حاصل شده و گاه به شکل مقاله به چاپ رسیده‌است، فضای مفهومی این علم را به فارسی برگردانده و آن را به ذهن ما نزدیک‌تر ساخته‌است. در ایجاد این فضا باید به مقالاتی مروری نیز اشاره کرد که عموماً ترجمه‌وار به نقل محتوای متون اصلی و برگرداندن مثال‌ها به زبان فارسی پرداخته‌اند.

از این رو، نگارش کتابی در حوزه زبان‌شناسی شناختی به زبان فارسی ارزشمند و دشوار است. ارزشمند از آن جهت که نوشتگان زبان فارسی در این حوزه چندان غنی نیست و نوشته‌هایی از این دست می‌توانند، در کمترین حالت، به ایجاد فضای متنی لازم برای آن علم به زبان مادری یاری رسانند و لاجرم ما را به فضای مفهومی آن نزدیک‌تر کنند. دشوار هم از آن جهت که این رویکرد گستره‌ای بسیار وسیع را دربرمی‌گیرد. انبوهی از مفاهیم و نظریه‌های همسنگ وجود دارند که می‌بایست برای ارائه تصویری کامل از این رویکرد، در حجمی اندک، معرفی شوند. به این مطلب این نکته را هم بیفزایم که بیان ساده مفاهیم و ساده‌نویسی برای یک کتاب مقدماتی نیز دشوار است.

کتاب *درآمدهای بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*، به گفته نویسنده در نخستین خط پیشگفتار «در اندازه یک کتاب مقدماتی به معرفی اصول و مفاهیم مطرح در زبان‌شناسی شناختی می‌پردازد». نویسنده سپس به درستی اشاره می‌کند که مطالب درسی این رشته به‌طور شایسته در کشور معرفی نشده‌است و کتابی به فارسی در این زمینه وجود ندارد؛ از این رو، هدف از نگارش کتاب را «تلاشی در جهت پر کردن این خلأ» می‌داند. کتاب در ۳ بخش و ۹ فصل تنظیم شده‌است. بخش اول با عنوان اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی، در ۲۷ صفحه، شامل فصل کلیات است که به معرفی این اصول و

مفاهیم و مقایسه رویکرد شناختی با دو رویکرد صورت‌گرا و نقش‌گرا می‌پردازد. بخش دوم، نگاهی شناختی به معنی، در ۷۶ صفحه، شامل ۶ فصل (از فصل دوم تا فصل هفتم) است که به ترتیب به این موضوعات اختصاص یافته است: طرح‌واره‌های تصویری، استعاره و مجاز، معنای دائرةالمعارفی، مقوله‌بندی، مقولات شعاعی، و فضاهای ذهنی. بخش سوم با عنوان دستور، ۲ فصل نگاه شناختی به دستور و دستور شناختی را دربرمی‌گیرد و ۳۲ صفحه دارد. در انتهای هر فصل غالباً یک قسمت خلاصه در نظر گرفته شده است. پس از آن منابعی برای مطالعه بیشتر ارائه شده که منابع مرتبط به بحث، اغلب با اشاره به فصل مورد نظر در منبع اصلی، در آن گردآوری شده که می‌تواند برای خوانندگان علاقه‌مند و ناآشنا سودمند باشد. کتاب با فهرست منابع و واژه‌نامه‌ای فارسی-انگلیسی و انگلیسی-فارسی خاتمه می‌یابد. نویسنده نثر نسبتاً یکنواخت، ساده و روانی را به کار برده و نهایت تلاش خود را کرده است که مطلب را ساده و دستیاب بیان کند.

کتاب درآمدهی بر زبان‌شناسی شناختی با وجود حجم اندک، دچار اشکالات و کاستی‌هایی است. در ادامه این نوشته به برخی از عمده‌ترین آنها اشاره خواهم کرد. برای نظم بخشیدن به بحث، اشکالات کتاب به دو دسته کلی تقسیم شده است: اشکالات محتوایی، مربوط به محتوای مفاهیم و اطلاعات عرضه‌شده در کتاب، صحت و سقم و کیفیت آنها و عنوان‌بندی‌ها، و اشکالات صوری، مربوط به صورت و شکل ظاهری کتاب، نظیر نکات ویرایشی، اغلاط نوشتاری، ضبط اسامی و مانند آن.

در خصوص اشکالات محتوایی کتاب موارد ذیل قابل طرح است:

— عنوان کتاب: نخست آنکه عنوان کتاب با حجم محتوای آن همخوانی ندارد. برای کتابی در این حجم کم (۱۵۶ صفحه)، زیرعنوان نظریه‌ها و مفاهیم نابجاست. نویسنده در پیشگفتار (ص ۱) حداقل در خصوص مفاهیم اذعان داشته است که به عمق نپرداخته و آنها را فهرست‌وار طرح کرده است. دست‌کم شایسته بود که در خصوص نظریه‌ها نیز تصریح می‌شد که از میان انبوه نظریه‌های مطرح در این حوزه، تنها به معرفی چند نمونه بسنده شده است. مقایسه کتاب با نمونه‌هایی که عمدتاً الگوی نگارش آن قرار گرفته‌اند گویای این عدم تناسب است. برای مثال کتاب ایوانز و گرین (EVANS and GREEN 2006) با ۸۳۰ صفحه، با وجود گستره دیدگاه و طرح بسیاری از رویکردهای نظری، به‌سادگی

عنوان *زبان‌شناسی شناختی: درآمد* را بر جلد دارد؛ یا کتاب *اخیر لانگاکر* (LANGACKER 2008) در زمینه دستور، متواضعانه دستور شناختی: *درآمادی مقدماتی* نامیده شده است. نام کتاب‌های مقدماتی مشابه نیز (که در ابتدا ذکر شدند)، به گونه‌ای است که ادعایی گزاف نمی‌کنند و انتظاری بزرگ را بر نمی‌انگیزند.

— **عنوان‌بندی:** عنوان بخش اول، اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی، مناسبی با برخی موضوعات طرح شده در آن ندارد (صص ۹-۳۱). موضوعات تنها فصل این بخش، در مجموع با نگاهی به بخش اول کتاب ایوانز و گرین (2006) و نیز مقدمه کتاب قرارتس (2006) (GEERAERTS)، تنظیم شده و محتوا و نمودارها از آنها وام گرفته شده است. مطالب کتاب ایوانز و گرین ذیل عنوان کلی *مروری بر عملکرد زبان‌شناسی شناختی* قرار گرفته‌اند و از این جهت کاملاً بجا هستند. در آنجا موضوعاتی مانند جهانی‌ها و گوناگونی در زبان، تفکر و تجربه، کاربرد زبان، و نیز چند رویکرد شناختی مربوط به کاربرد و فراگیری زبان طرح شده است. این موارد وجوه کلی این حوزه را ترسیم می‌کنند، بی‌آنکه از مفاهیم بنیادین آن تلقی شوند. در کتاب مورد بحث ما، موضوعاتی مشابه، با عنوان‌هایی مانند همگانی‌های زبان، محدودیت مفاهیم زبانی، اشتراکات تجربی و کاربرد زبان، ذیل اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی گنجانده شده‌اند. در قسمت دیگری از همین فصل (۲-۱) به مقایسه شناخت‌گرایی با سایر مکتب‌های غالب، یعنی نگرش‌های صورت‌گرا و نقش‌گرا برمی‌خوریم که اگرچه سودمند است، جای طرح آن در میان اصول و مفاهیم بنیادی نیست. صرف‌نظر از اصولی که هماهنگ با عنوان این فصل در آن ذکر شده‌اند، مانند اصل تعمیم و اصل شناختی، و چند اصل جنبی در خصوص معنا، نظیر منظری بودن معنا، شیوه منسجمی برای ارائه مفاهیم بنیادی اتخاذ نشده است؛ شیوه‌ای نظیر آنچه که در اثر مقدماتی دیوید لی (LEE 2001) پیش گرفته شده و در فصل اول، مفاهیم پایه مانند تعبیرگری، منظرگاه، پیش‌زمینه‌سازی، استعاره، و قالب، هریک در چند بند مجزا، با مثال‌هایی روشنگر بیان شده است.

عناوین بخش‌های دوم و سوم به ترتیب نگاهی شناختی به معنی و دستور است. فصل اول بخش دستور (هشتمین فصل کتاب)، نگاه شناختی به دستور نام دارد. این عنوان گمراه‌کننده است. نخست آنکه با مقایسه عناوین دو بخش، این پرسش به ذهن متبادر

می‌شود که چرا این عنوان، عنوان کلی بخش قرار نگرفته‌است تا با عنوان بخش دوم (نگاهی شناختی به معنی) تناسب پیدا کند و دو نگاه شناختی، یکی به حوزه معنا و دیگری به حوزه دستور، در قیاس با یکدیگر طرح شوند. دیگر آنکه مبنای مستدلی برای تفکیک محتوای بخش دستور به دو فصل، به این شکل و با این عناوین، وجود ندارد. ذیل فصل هشتم هم‌زمان برخی مفاهیم و اصول رویکردهای شناختی به دستور معرفی شده، سپس الگوی نظام ساختاری مفهومی تالمی مورد بحث قرار گرفته‌است. در فصل نهم، دستور شناختی لانگاکر گنجانده شده‌است. برای ارائه بسامان مطالب و درک پذیرتر شدن موضوعات که برای یک اثر مقدماتی ضروری است، سودمند می‌بود اگر نظام تالمی و دستور لانگاکر و برخی دستورهای احتمالی، در فصلی با عنوان رویکردهای شناختی به دستور (فصل ۸) گردآوری و اصول چنین رویکردهایی در فصلی جداگانه با عنوان اصول مشترک رویکردهای شناختی به دستور (فصل هشت) ذکر می‌شدند، و در بخشی با عنوان نگاهی شناختی به دستور قرار می‌گرفتند.

دو اصل از مبانی زبان‌شناسی شناختی با عناوین ۳-۱ اصل تعمیم و ۴-۱ اصل شناختی معرفی و توصیف شده‌اند (ص ۱۴ و ۱۷). نخستین سطر ذیل عنوان اصل تعمیم چنین است: «لیکاف... دو اصل را از مبانی زبان‌شناسی شناختی می‌داند: اصل تعمیم و اصل شناختی» (ص ۱۴). این جمله مقدمه‌ای است بر این دو اصل، از این رو می‌بایست در عنوانی جداگانه، مقدم بر این دو عنوان و نه بخشی از اصل تعمیم، ذکر می‌شد. پیش‌بینی عنوانی مانند دو اصل بنیادی زبان‌شناسی شناختی و ذکر اصول، به‌مثابه زیرعنوان‌هایی از آن، می‌توانست به خوانش بهتر متن برای خواننده مقدماتی کتاب کمک کند.

اصول گشتالتی که به دلیل اهمیتشان در آثار زبان‌شناسی شناختی بسیار مورد ارجاع قرار می‌گیرند، در زیربخش ۲-۶-۱ اشتراکات تجربی طرح شده‌اند و این زیربخش خود ذیل عنوان همگانی‌های زبان قرار دارد. عنوان درک گشتالتی در ابتدای یک بند با قلم درشت چاپ شده و اصول، بدون شماره‌گذاری، در آن قسمت ذکر شده‌است. خواننده مبتدی کتاب می‌توانست به جمع‌بندی و درک بهتری از اهمیت اصول گشتالتی برسد اگر نویسنده محترم آنها را به شکل دسته‌بندی شده و ذیل یک عنوان مجزا ارائه می‌کرد. استعاره مفهومی یکی دیگر از موارد جاافتادگی در عناوین کتاب است. به این

استعاره در بسیاری از صفحات کتاب اشاره شده است، برای مثال در صفحه ۲۵: «لیکاف (۱۹۹۰) نیز در معرفی استعاره مفهومی به این نکته توجه داشته‌است که حوزه‌های انتزاعی... بر اساس حوزه‌های عینی... مفهوم‌سازی می‌شوند»، یا در صفحه ۴۶ که در آن حتی از نظریه آن صحبت به میان آمده: «یک حوزه در نظریه استعاره مفهومی مجموعه‌ای از دانش است که مفاهیم مرتبط را کنار هم می‌نهد»، یا در مقدمه فصل مربوط به استعاره (فصل سوم، ص ۵۰) از اهمیت آن نیز گفته شده‌است: «در کتاب لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) نظریه استعاره مفهومی برای اولین بار مطرح شد و از آن زمان تا کنون این مبحث در معنی‌شناسی شناختی توجه زیادی را به خود جلب کرده‌است». با وجود این هیچ فصل و عنوانی به آن اختصاص داده نشده‌است که همه این مطالب را پیوسته و منسجم گردآوری کند. وجود زیربخش ۳-۳ با عنوان یک‌سویگی استعاره مفهومی که در آن به خواص و ویژگی‌های این مفهوم پرداخته شده، ضرورت اختصاص فصلی جداگانه را به استعاره مفهومی نشان می‌دهد.

— مخاطب کتاب: همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، نویسنده در پیشگفتار سه‌صفحه‌ای کتاب، آن را کتابی «مقدماتی» می‌داند. در پیشگفتار به‌صراحت اشاره‌ای به مخاطبان احتمالی کتاب نشده‌است. بدیهی است که انبوه مفاهیم و اصطلاحات به‌کاررفته در کتاب، در معرفی زبان‌شناسی شناختی، آن را از حد یک کتاب مقدماتی قابل استفاده عموم دانشجویان و پژوهشگران خارج می‌سازد. فهم محتوای کتاب نیازمند آشنایی با مفاهیم و اصطلاحات زبان‌شناختی است. مخاطب اصلی کتاب دانشجویان زبان‌شناسی، و علاقه‌مندان احتمالی آن، افراد حوزه‌های علوم شناختی، روان‌شناسی (به‌ویژه روان‌شناسی شناختی) و دستوردانان هستند. بجا بود که این موضوع صراحتاً در پیشگفتار ذکر می‌شد.

— متن کتاب: در خصوص متن کتاب می‌بایست به مواردی مانند جملات سرگردان، تکرار مکررات، مبهم‌نویسی یا عدم شفافیت در بیان مطلب، و نیز پاره‌ای از مفاهیم که به‌وضوح توصیف نشده‌اند یا دچار نقصان هستند اشاره کرد:

در صفحه ۱۶ آمده‌است: «مقوله‌بندی فرایندی است که بر تمام قوای شناختی تأثیر می‌گذارد و زبان نیز از این قاعده مستثنا نیست.» تردیدی نیست که زبان و تمام سطوح آن، بر پایه رویکرد شناختی، متأثر از فرایند مقوله‌بندی است، اما نکته اینجاست که از دیدگاهی

کلی، مقوله‌بندی، خود بخشی از توانایی‌های شناختی عامی است که به انواع گوناگون تجلی می‌یابند. بدین جهت قوای شناختی بر مقوله‌بندی مشرف و تأثیرگذار است و نه برعکس. جمله مذکور خلاف این روند منطقی را القا می‌کند.

برای مفهوم *construal* یا با برابرنهاد نویسنده کتاب، استنباط، با وجود اهمیت بسیار در رویکرد شناختی، در سراسر کتاب هیچ توصیف درست و موجهی به دست داده نشده است. فصل سوم کتاب اخیر لانگاکر (LANGACKER 2008: 55-89) تحت عنوان دستور شناختی: *درآمدهی مقدماتی*، در ۳۴ صفحه تماماً به معرفی این مفهوم و انواع آن در چهار طبقه کلی اختصاص یافته است. کرافت و کروز (Croft and CRUSE 2004: 40-73) در سومین فصل از کتاب *زبان‌شناسی شناختی مفصلاً* به بررسی عملیات تعبیرگری^۱ می‌پردازند. در نخستین فصل کتاب مقدماتی لی (LEE 2001: 2) نیز خواننده با این مفهوم مواجه می‌شود. از این مختصر و بسیاری ارجاعات دیگر در متون زبان‌شناسی شناختی می‌توان دریافت که این مفهوم در این حوزه مورد توجه است و هسته اصلی بسیاری از استدلال‌های شناختی را تشکیل می‌دهد. در خصوص این مفهوم چند نکته شایان ذکر وجود دارد. در صفحه ۱۲۸، به نقل از لانگاکر، ادعا شده است که این مفهوم یکی از وجوه *تصویرسازی*^۲ است: «... بُعد پنجم تصویرسازی، استنباط است...». این گفته نادرست و گمراه‌کننده است. تصویرسازی که نویسنده محترم کتاب به ابعاد شش‌گانه آن اشاره می‌کند چیزی جز استنباط نیست و این دو تنها دو لفظ‌اند برای مفهومی واحد. لانگاکر (LANGACKER 2002) در کتاب *مفهوم، تصویر و نماد: مبانی شناختی دستور*، از لفظ *imagery* (تصویرسازی) بهره می‌گیرد، و در اثر سال ۲۰۰۸ خود لفظ *construal* (استنباط) را به کار می‌برد و در نمایه کتاب، اصطلاح اول را مستقیماً به اصطلاح اخیر ارجاع می‌دهد. برای مقایسه جملاتی را از این دو کتاب نقل می‌کنم:

با *imagery* (تصویرسازی) ... به توانایی آشکارمان در ساخت و تعبیر محتوای یک حوزه به شیوه‌های گوناگون اشاره دارم (2002: 5).

... محتوا مانند یک صحنه در نظر گرفته می‌شود و *construal* (استنباط) شیوه خاصی از نگریستن به آن (2008: 55).

این گفته‌ها و طبقه‌بندی یکسانی که به دنبال آنها ارائه شده‌است به‌صراحت نشان می‌دهد که این دو لفظ مترادف‌اند. اما خطای دیگری که در این قسمت از کتاب رخ داده‌است با رجوع به منبع اصلی نقل قول نمایان می‌شود:

I will mention two more dimensions of imagery...One is the construal of a situation relative to different background assumptions and expectations (LANGACKER 2002: 11).

علاوه بر اینکه جمله فوق حاکی از یکسانی imagery و construal است، نشان می‌دهد که موقعیت‌ها بر اساس پیش‌فرض‌ها و انتظارات گوناگونی که در پس‌زمینه آنها وجود دارند تعبیر می‌شوند و این یکی از وجوه imagery/construal است. در متن مورد بحث ما این نکته ذکر نشده‌است (ص ۱۲۸) و بدین جهت خواننده دچار این بدفهمی می‌شود که استنباط صرفاً یکی دیگر از وجوه تصویرسازی است.

در صفحه ۲۱ کتاب، ضمن بحث از طرح‌واره‌های حجمی، اظهار شده که حوزه‌های انتزاعی مانند دردسر و حال خوش ممکن است طوری نمایش داده شوند که حجم دارند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان داخل یا خارج از آنها قرار گرفت. در اینجا لازم بود اشاره شود که این حجم‌سازی ناشی از کاربرد کدام عنصر زبانی است. یقیناً طرح‌واره‌های حجمی با کاربرد حروف اضافه‌ای مانند در، داخل، (توی)، بیرون و جز اینها تجلی می‌یابند و آنچه پس از این حروف قرار می‌گیرد ضرورتاً دارای حجم تلقی می‌شود. طرح‌واره حجمی اساس معنای این حروف اضافه را تشکیل می‌دهد و این حروف اضافه نیز، به‌نوبه خود، تعبیری حجمی از معنای اسامی پس از خود به دست می‌دهند. لی (LEE 2001) در کتاب مقدماتی خود، در بحث از حرف اضافه in در زبان انگلیسی و ارائه مثال "the bird in the garden"، این موضوع را به‌روشنی توضیح می‌دهد که در اینجا عیناً نقل می‌شود:

Objectively speaking, a garden is not a well-defined three-dimensional container, but in our everyday use of a word such as *in*, it is construed as one. (2001: 19)

یکی از نمونه‌های تکرار در متن کتاب اشاره‌ای است که بارها به دو اصطلاح نما و زمینه یا پایه شده و هر بار توصیفی از آنها به دست داده شده‌است، برای نمونه:

این بخش برجسته در صحنه را نما و بقیه را پایه می‌نامند (ص ۱۲).

نما، بخشی از صحنه است که برجسته شده و بر روی زمینه یا پایه قرار گرفته است (ص ۲۵).
نما دارای قابلیت حرکت بیشتری از زمینه است، و نسبت به زمینه، تازه به صحنه افزوده
شده است. (ص ۲۷).
... در هر مفهوم زبانی یک نما بر روی پایه قرار می‌گیرد (ص ۱۲۵).

این مفاهیم در شمار اصلی‌ترین مفاهیم حوزه شناختی هستند، بدین جهت جمع‌آوری
همه این مطالب در یک قسمت و زیر یک عنوان، انسجام متن اثر را بهبود می‌بخشد.
ویژگی‌های تمایزدهنده نما از زمینه، که به اعتقاد این نگارنده در جای نامناسب، ذیل عنوان
مقوله‌بندی و مفهوم‌سازی ذکر شده‌اند، می‌بایست به قسمتی با عنوانی نظیر نما و زمینه،
دقیقاً همانند عنوان فصل چهارم اونگرر و اشمیت (UNGERER and Schmid 1997)، یا زیربخشی
از کتاب کرافت و کروز (Croft and CRUSE 2004)، تناسب نما - زمینه^۱، یا زیربخش کتاب ایوانز
و گرین (EVANS and GREEN 2006) با عنوان نظام نما - پایه^۲ انتقال یابند.

انتزاع که یکی از فرایندهای شناختی پایه است و در شکل‌گیری واحدهای دستوری
و ساخت بر مبنای کاربرد زبان نقش دارد، در صفحه ۳۰ کتاب این‌گونه تعریف
شده است: «در فرایند انتزاع، زبان‌آموز با تجربه زبانی به مواردی برمی‌خورد که تکرار می‌شوند و او
معنای این موارد را فرامی‌گیرد». این تعریف نادقیق است و خواننده را از ماهیت این فرایند
آگاه نمی‌سازد. تعریف ایوانز و گرین (Ibid: 115) تفاوت را نشان می‌دهد:

abstraction is the process whereby structure emerges as the result of the
generalisation of patterns across instances of language use.

یک مورد آشکار تکرار، زمانی است که از یک گونه مثال و یک مفهوم بیش از
اندازه بهره گرفته شده است. برای نمونه توصیف طرح‌واره حجم بارها در صفحات
مختلف کتاب تکرار می‌شود:

یکی از طرح‌واره‌ها، طرح‌واره حجمی است... علی تو در دسر افتاد (ص ۲۱).
علی تو در دسر افتاد... در این جمله‌ها مفاهیم انتزاعی مانند در دسر... طوری مفهوم‌سازی
شده‌اند که گویی دارای حجم هستند و می‌توان داخل آنها شد یا از آنها خارج شد
(ص ۳۵).

... احمد تو دردسر افتاد. در این جمله‌ها مفاهیمی انتزاعی مانند... دردسر طوری مفهوم‌سازی شده‌اند که گویی دارای حجم هستند و می‌توان داخل آنها رفت یا از آنها خارج شد (ص ۴۱).

احمد در فکر فرورفت... طوری... صحبت شده که انگار فکر حجمی است و هر فردی می‌تواند به داخل آن حجم فیزیکی برود یا از آن خارج بشود... (ص ۵۱).
استفاده از طرح‌واره تصویری حجم در درک جمله‌های... مشخص است... علی‌رشته تو فکر (ص ۵۹).

ذکر این مفهوم که در زبان‌شناسی شناختی معنا دایرةالمعارفی است یکی دیگر از موارد تکرار است که در صفحات ۱۰، ۲۰، ۳۶ و ۶۵ به چشم می‌خورد. فصل چهارم نیز به بررسی معنای دایرةالمعارفی اختصاص دارد.

در صفحه ۴۶ گفته شده است که: «البته جانسون (۱۹۸۷) طرح‌واره‌های تصویری را دارای خاستگاهی پیش‌ادراکی می‌داند و نمی‌توان مانند شکل‌های بالا آنها را با تصاویر ذهنی یکی دانست»، اما همانند بسیاری مطالب دیگر، این مطلب نیز رها شده است. هیچ توضیحی برای خواننده فراهم نشده که اصولاً پیش‌ادراکی به چه معناست و تفاوت یا تفاوت‌های عمده آن با تصاویر ذهنی در چیست.

در همان صفحه آمده است: «... درک ما از تورم بر اساس درک ما از یک طرح‌واره تصویری عینی (شیء) است...». این نکته صحیح است که ما بسیاری از مفاهیم انتزاعی را بر پایه طرح‌واره‌ها درک می‌کنیم، اما طرح‌واره‌ها ماهیتاً انتزاعی هستند و به کار بردن لفظ عینی برای یک طرح‌واره نادرست است. درباره تورم و سایر حوزه‌های انتزاعی درست به سان اشیاء گفتگو می‌کنیم و مثلاً به سطح، سنگینی و فشار آنها اشاره می‌کنیم، زیرا ذهن از اشیاء عینی محیط، طرح‌واره انتزاعی شیء را انتزاع کرده است. طرح‌واره شیء از این حیث تفاوتی با سایر طرح‌واره‌ها، نظیر طرح‌واره حجم و قدرت، ندارد. طرح‌واره، خود عینی نیست، عملکردی عینی‌ساز دارد.

چندین گونه طرح‌واره به طور فشرده در صفحات ۴۶ و ۴۷ ذیل عنوان ویژگی‌های طرح‌واره‌های تصویری معرفی شده‌اند. به گمان این نگارنده اگر برای این گونه‌ها عنوانی جداگانه در نظر گرفته می‌شد، عنوانی نظیر انواع طرح‌واره‌های تصویری، برای خواننده بسیار آسان‌یاب می‌بودند. به‌ویژه که گونه‌های مشابهی از طرح‌واره قدرت که

زیرمجموعه آن تلقی می‌شوند، بدون ذکر نام آنها (نظیر برخورد با مانع یا رفع مانع)، طرح شده‌اند.

قسمت آخر فصل دوم به معرفی نظام ساختاری مفهومی لئونارد تالمی اختصاص یافته است (ص ۴۸-۴۹). مطالب این قسمت اساساً تکراری است. همین مطالب در فصل هشتم کتاب تحت عنوان الگوی نظام ساختاری مفهومی، به شکل کامل‌تر آورده شده است. نظریات تالمی به دلیل ارتباط با بحث طرح‌واره‌ها در این فصل طرح شده، اما ممکن بود با ذکر نام وی و ارجاع به فصل مورد نظر (فصل ۳-۸) از تکرار بی‌مورد جلوگیری کرد. به‌ویژه که متن بسیار خلاصه و در نتیجه بسیار مبهم شده است و مثال‌ها نیز در هر دو جای کتاب یکسان به کار رفته است. همچنین باید توجه داشت که مفهوم طرح‌واره‌های تصویری، به معنای دقیق کلمه، نام لئونارد تالمی را در ذهن بر نمی‌انگیزد. برای این نگارنده جای شگفتی است که چرا خلاصه فصل مهم طرح‌واره‌های تصویری (فصل ۲، ص ۴۱-۴۹) که قاعدتاً می‌بایست حاوی چکیده‌ای از مفاهیم مربوط به طرح‌واره‌ها باشد و به فصل پایان بخشند، این‌گونه نگاشته شده است:

تالمی برای نظام ساختاری مفهومی چهار زیرمجموعه برمی‌شمرد که در ساختن اسکلت جمله نقش دارند و چارچوب زمانی و مکانی، بخش قابل توجه صحنه، منظر اتخاذشده و قدرت انجام کنش را نشان می‌دهند. در فصل نهم درباره دیدگاه تالمی بیشتر بحث می‌کنیم (ص ۴۹). این‌که این خلاصه بیشتر مربوط است به فصل نظریات تالمی (فصل هشتم) به کنار، ارجاع به آن فصل نیز نادرست است. الگوی نظام ساختاری مفهومی تالمی در فصل هشتم کتاب قرار دارد.

در صفحه ۶۰ آمده است که «... استعاره فقط ویژگی زبان نیست، بلکه ویژگی ذهن است، پس می‌توان انتظار داشت که سایر حوزه‌های انسانی نیز، در کنار زبان، دارای ساختار استعاری باشند». سپس به حوزه‌ای مثل اقتصاد و سیاست اشاره شده و با مثال‌هایی مانند اقتصاد بیمار، مرگ سرمایه و قلب اقتصادی منطقه و جز آن وجود نگرش استعاری به این حوزه‌ها نشان داده شده است. نکته‌ای که در این بحث نباید از نظر دور بماند این است که همین نمونه‌ها نیز تجلی زبانی استعاره هستند و منفک در نظر گرفتن این حوزه‌ها و اشاره به ساختار استعاری آنها، جدای از زبان، عملاً ممکن نیست.

در میانه بحث معناشناسی قالبی (فصل ۲-۴) که چارلز فیلمور واضح و چهره شاخص آن است، به معرفی فشرده‌ای از آراء لورنس بارسالو در خصوص قالب‌ها برمی‌خوریم (ص ۷۱). طرح بحث اساساً پیچیده و پراصطلاح لورنس بارسالو در خصوص قالب‌ها، در خلال معرفی آراء فیلمور، آن هم به شکل بسیار فشرده و در نتیجه مبهم، خواننده‌ای را که برای نخستین بار با این مفهوم روبه‌رو می‌شود سردرگم می‌کند. نظریات فیلمور به‌تنهایی برای شناساندن مقدماتی معناشناسی قالبی کفایت می‌کند.

در صفحه ۷۴ نمونه دیگری از تکرار، این بار در یک بند، مشاهده می‌شود. در دومین بند این صفحه پس از طرح این نکته که «... درک بسیاری از مفاهیم در ارتباط با بیش از یک حوزه صورت می‌گیرد...» و ارائه مثال، نتیجه‌گیری شده‌است که «پس درک این واژه [واژه عموماً بر اساس جدولی از حوزه‌های معنایی صورت می‌پذیرد.» جمله بلافاصله پس از آن می‌گوید: «گاهی درک یک واژه بر اساس جدولی از حوزه‌های معنایی صورت می‌پذیرد.»

بند نخست از صفحه ۷۹، با فاصله سه سطر از یکدیگر، این تکرار را نشان می‌دهد: «رُش با آزمایش‌های متعدد درباره رنگ‌های کانونی به این نتیجه رسید که این رنگ‌ها به لحاظ ادراکی، از رنگ‌های غیرکانونی برجسته‌ترند...» و «... به طور کلی، رنگ‌های کانونی از حیث شناختی از رنگ‌های غیرکانونی برجسته‌ترند...».

در همین صفحه، در توضیح نظریه سرنمون، در آخرین سطر ادعا شده‌است که: «... نظریه سرنمون دارای واقعیت روان‌شناختی است» (ص ۷۹). واقعیت روان‌شناختی مفهومی غامض و بحث‌انگیز است. اینکه اساساً در متنی مقدماتی طرح شود، یک نکته است، و در صورت طرح شدن بدون تعریف رها شود، نکته‌ای دیگر است و به‌هر حال کمکی به فهم خواننده نکرده‌است.

در زیربخش ۱-۱-۵ با عنوان اصل اقتصاد شناختی، به اصل دیگری به نام اصل ساختار تناسبی برمی‌خوریم که به همان نسبت اهمیت دارد (ص ۸۰). پرسش اینجاست که چرا این اصل در عنوان ذکر نشده یا زیربخشی جداگانه (مثلاً ۲-۱-۵) به آن اختصاص نیافته، یا حتی به‌درستی تعریف نشده‌است. به‌هر حال بر مبنای متن کتاب: «نظام مقوله‌بندی انسان بر اساس این دو اصل عمل می‌کند» (همان‌جا). یکی از این دو اصل شاخص از زاویه دید نویسنده محترم برجسته شده و دیگری به حاشیه رانده شده‌است.

دستور شناختی لانگاکر حاوی تعدادی اصطلاح با مفهوم و تعریف مشخص است که بدون درک آنها نمی‌توان اسلوب این دستور را شناخت. از جمله این اصطلاحات باید به فرایند^۱، رابطه^۲، و چیز^۳ اشاره کرد. برای هیچ‌یک از این سه اصطلاح در کتاب مورد بررسی تعریف روشنی به دست داده نشده‌است.

— مثال‌ها و شکل‌ها: به‌جز موارد معدودی که در آنها منبع مثال ذکر شده (مانند ص ۵۱-۵۲)، غالب جملات فارسی که در مثال‌ها آورده شده، ظاهراً ساخته خود نویسنده و داده‌هایی بر پایه خودکاوی‌اند^۴. صرف‌نظر از صحت و سقم این نمونه‌ها، استفاده از طیف وسیع‌تری از نمونه‌ها و گردآوری داده‌ها از منابعی دیگر، مانند فرهنگ‌های لغت (داده‌های فرهنگ‌لغتی) و گویشوران زبان (داده‌های گویشورمدار)، می‌توانست بر غنای اثر بیفزاید. به‌ویژه آنکه در پاره‌ای مباحث، داده‌های اخیر از زبان فارسی می‌تواند بسیار ملموس‌تر و روشن‌تر باشد. برای مثال کاربردهای گوناگون حرف اضافه از در فرهنگ لغت فارسی یا استعاره‌ها. مؤلف زبان‌شناسی شناختی به ترجمه یا نقل نمونه‌های متون اصلی گرایش داشته و از این نمونه‌ها دور مانده‌است. نخستین مثال کتاب (ص ۱۰) نمونه‌ای است از زبان انگلیسی و برگرفته از کتاب

ایوانز و گرین (Evans and Green 2006: 8-9):

the cat jumped over the wall.

سپس شکل‌های چهارگانه‌ای برای نمایش چهار برداشت محتمل از این جمله ارائه شده‌است. شایسته بود این مثال که نخستین مثال کتاب است به زبان فارسی برگردانده می‌شد، به‌ویژه آنکه جمله فارسی ساختار کلی نمونه را برهم نمی‌زد و برای تحلیل اشکال ارائه شده، کمک‌کننده نیز می‌بود.^۵ همچنین برای شکل‌ها توصیف روشنی فراهم نشده‌است. خواننده مبتدی کتاب نمی‌داند که هریک از این مستطیل‌ها، دایره‌ها و پیکان‌ها چه ارتباطی با فعل jump (پریدن) یا حرف اضافه over (روی) دارند و ظرایف معنایی‌ای که شکل‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازند چیست. در متن اصلی که این

1. process

2. relation

3. thing

4. introspection

۵. در یک مورد که جمله انگلیسی به معنای پریدن گربه از یک سوی دیوار به آن سو است باید در فارسی حرف اضافه از روی را به کار برد.

نمونه‌ها از آن وام گرفته شده‌اند، همهٔ پیکان‌هایی که خط سیر^۱ (یا به اصطلاح نویسنده نقطه متحرک^۲) را نشان می‌دهند، با توجه به شکل‌ها توضیح داده شده‌اند. در صفحهٔ ۱۷ در بحث چندمعنایی در زبان، به تکواژ صفت فاعلی ساز - نده اشاره شده و گفته شده‌است که این تکواژ در واژه‌هایی مانند زننده، کشنده و گوینده معانی متفاوتی دارد، اما هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده که معنای اصلی این تکواژ پرکاربرد چیست و وجه تمایز معنای واژه‌های مختلف در چیست و اصولاً چرا این وند چندمعنا تلقی شده‌است.

نمونهٔ جملات ارائه‌شده در مثال شمارهٔ ۱۱ (ص ۲۸) روشنگر نیستند. در این صفحه استدلال شده‌است که زمان بر پایهٔ سه مفهوم حرکت زمان، حرکت شخص و توالی زمانی مفهوم‌سازی می‌شود. برای مثال در جملهٔ «عید دارد نزدیک می‌شود» حرکت زمان و در جملهٔ «داریم به عید نزدیک می‌شویم» حرکت شخص بیان شده‌است. در ادامه ادعا شده که زمان می‌تواند بر اساس مفاهیم دیگری مانند فشردگی یا عدم فشردگی، لحظه و وقوع مفهوم‌سازی شود. جملاتی که شاهد آورده شده‌اند (مثال ۱۱) صراحت و روشنی لازم را ندارند. استدلال شده است که جملهٔ «امسال عید خیلی زود آمد» نشان می‌دهد زمان به شکل فشرده مفهوم‌سازی شده‌است؛ درحالی‌که فعل حرکتی آمدن بار دیگر می‌تواند گویای مفهوم‌سازی حرکت زمان باشد، توضیحی برای مخاطب فراهم نیست که بفهمد کدام عنصر مسئول این فشردگی است. برای دو مثال دیگر نیز هیچ‌گونه توضیحی برای روشن‌تر شدن مطلب ارائه نشده و بار تحلیل بر دوش خواننده گذاشته شده‌است.

در توضیح سه عبارت به من، در جعبه و زیر میز در مثال ۱۳ اظهار شده‌است: «هر فارسی‌زبانی می‌داند که این سه ساختار از حیث معنایی اشتراکاتی دارند، و آن نشان دادن موقعیت چیزی است» (ص ۳۱). بر اساس شم زبانی این نگارنده، عبارت به من با دو عبارت دیگر تفاوت دارد و معنای مکانی از آن استنباط نمی‌شود. من در این عبارت معنای مقصد یا دریافت‌کننده دارد. حتی اگر در سطحی انتزاعی معنای مکانی برای این عبارت در نظر گرفته شود و مثلاً در جملهٔ «کتاب را به من داد» گفته شود که مالکیت کتاب انتقال یافته و

1. trajectory

2. trajector

به من رسیده است، قطعاً این جمله به معنای آن نیست که موقعیت کتاب اکنون مشخص شده و کتاب نزد من باقی مانده است. در مقایسه، اگر بگوییم کتاب در جعبه یا زیر میز است، یا حتی زیر من است (به این معنا که روی کتاب نشسته‌ام)، دقیقاً به مکان شیء در حالتی ایستا اشاره کرده‌ایم. کاربرد فعل ایستا با دو عبارت اخیر، این دو را از عبارت نخست جدا می‌سازد.

شکل ۱-۴ در صفحه ۷۳ و شکل ۱-۹ در صفحه ۱۲۵ دقیقاً یکسان هستند و این شکل با عنوانی یکسان در این صفحات تکرار شده است.

در بحث از مثال‌های نمونه اعلا می‌بایست تأکید کرد که این نمونه‌ها از زبانی به زبانی دیگر تفاوت دارند. جدول ۲-۵ مثال‌هایی از زبان انگلیسی را به نمایش می‌گذارد (ص ۸۵). قطعاً واژه‌هایی چون جی‌آبی، پاپو، شتر مرغ استرالیایی یا تراموای شهری بخشی فعال از واژگان ذهنی گویشوران زبان فارسی نیستند. در فقدان داده‌ها و یافته‌هایی از زبان فارسی، این نمونه‌ها صرفاً برای معرفی مفهوم مورد بحث آورده شده‌اند.

شکل ۱-۸ در صفحه ۱۱۲ مختص نمایش واحد نمادین ساده است. قطب واجی و قطب معنایی باید هر دو درون چارچوب در کنار یکدیگر قرار بگیرند تا پیوستگی و وابستگی آنها نشان داده شود و یک واحد نمادین منسجم تشکیل شود. قطب معنایی، به اشتباه، خارج از چارچوب قرار گرفته است.

— فقدان بخش تمرین: کتاب‌های مقدماتی عموماً در خاتمه هر فصل حاوی پرسش‌ها و تمرین‌هایی هستند که با توجه به موضوع مورد بحث طرح شده‌اند. این بخش از نظر آموزشی اهمیت دارد، زیرا برای خواننده مبتدی این امکان را فراهم می‌آورد که قدری درباره مطالب متن کتاب بیندیشد و احیاناً محیطی را برای بحث و جدل و یادگیری بیشتر در کلاس ایجاد می‌کند. آثار مقدماتی انگلیسی در حوزه زبان‌شناسی شناختی نظیر اونگر و اشمیت (1996)، لی (2001)، ایوانز و گرین (2006) و برخی دیگر، همگی در انتهای فصول تمرین‌هایی را گنجانده‌اند که ذهن خواننده را به چالش می‌طلبند. متأسفانه این اثر فاقد بخش تمرین است.

— معادل‌گزینی و اصطلاحات: در پیشگفتار (ص ۲-۳) یکی از دغدغه‌های مهم در نگارش کتاب یافتن یا ساختن معادل‌های مناسب برای اصطلاحات رویکرد شناختی

عنوان شده‌است. هرچند برابرنهادهای مناسب بسیاری در متن به کار رفته و در واژه‌نامه^۱ انتهای کتاب گردآوری شده‌است، خطاها و نایکدستی‌هایی در کار مشاهده می‌شود: در فصل اول (ص ۹) آمده‌است: «ایوانز و گرین (۲۰۰۶: ص ۸) به بررسی نحوه^۲ درک جمله ... از سوی انگلیسی‌زبانان پرداخته‌اند.» اصطلاحات درک و ادراک معادل‌هایی برای perception محسوب می‌شوند. کاربرد این اصطلاح در اینجا نادقیق است. در متن اصلی به‌درستی لفظ interpretation به کار برده شده که معادل آن در فارسی می‌تواند تعبیر و تفسیر باشد. میان درک و تعبیر تفاوت است. درک به حوزه^۳ روان‌شناسی تعلق دارد و نمایانگر «توانایی ما در پردازش داده‌های حسی جهان بیرون و حالات درونی بدنی نظیر خودآگاهی یا تجربه^۴ درد است» (EVANS and GREEN 2006: 240). در زبان‌شناسی شناختی این مفهوم از روان‌شناسی گشتالت^۱ و اصول گشتالتی^۲ مطرح در آن وام گرفته شده‌است. تعبیر عمدتاً در حوزه^۳ زبان‌شناسی مطرح است و به جلوه‌های معنایی مختلف یک عنصر زبانی، نظیر یک جمله، و برداشت‌های متفاوتی که می‌توان از آن داشت دلالت می‌کند.

در مقابل construal برابرنهاد استنباط قرار گرفته است (صص ۱۵ و ۱۲۸). لفظ استنباط در حوزه^۳ زبان‌شناسی و در فرهنگ‌های لغت، معادل inference به کار رفته و در معناشناسی به معنای نتایجی است که می‌توان به طور منطقی و مجاز از جملات اخذ کرد (Hurford and Heasley 1983: 178). در معنایی کلی، استنباط این‌گونه تعریف می‌شود: «تصور یا برداشتی که شخص بر اثر کوشش ذهنی و دقت، از مطلبی به دست می‌آورد» (انوری ۱۳۸۱: ۳۹۰). اما construal که در زبان‌شناسی شناختی نقش بنیادی و محوری دارد، به معنای توانایی انسان در تعبیر موقعیتی یکسان به شیوه‌های گوناگون است (LANGACKER 2009: 6). برای نمونه، درست مانند این است که گفته شود پیش‌خرید خانه یا پیش‌فروش خانه، که در هر دو حالت موقعیت یکسان، ولی تعبیر و تجلی آن در عبارت زبانی متفاوت است. تعبیرهای مختلف، ساخت‌های زبانی متفاوت را پدید می‌آورد. درعین حال، برای واژه‌سازی می‌بایست به فعل^۴ construe نیز که در متون زبان‌شناسی شناختی بسیار پرکاربرد است، توجه کرد. در فرهنگ لغت معنای اول این فعل تعبیر کردن و تفسیر کردن

1. Gestalt psychology

2. Gestalt principles

ذکر شده است (باطنی و همکاران ۱۳۸۵: ۲۸۸). به همین قیاس، شاید بتوان نواژه تعبیرگری را برای این اصطلاح پیشنهاد کرد که دلالت بر فرایند تعبیر کردن (موقعیت‌ها و پدیده‌ها) دارد. همچنین پسوند -گری بر فاعلیت انسان و ذهن او در به‌کارگیری این توانایی به‌مثابه یک فعالیت شناختی تأکید می‌کند و این مفهوم را از تعبیر مطلق (interpretation) متمایز می‌نماید.

برای اصطلاح prototype برابر نهاد پیش‌نمون برگزیده شده و برابر نهاد دیگر آن، نمونه اعلی، کنار گذاشته شده است، اما گویا در این گزینش تردید وجود داشته و در مواردی نمونه اعلی نیز در کنار پیش‌نمون نشانده شده یا حتی جداگانه ذکر شده است (برای نمونه بنگرید به صص ۷۹، ۸۴، ۹۳). این کاربرد دوگانه برای خواننده مبتدی کتاب می‌تواند گمراه‌کننده باشد. برای مثال در این جمله:

... آیا در این مقولات نیز برخی سرنمونی و برخی حاشیه‌ای‌اند؟ رُش (۱۹۷۵) به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد. برای تعیین نمونه اعلا در مقولات مختلف، وی آزمایشی را انجام داد ... (ص ۸۴).

در جایی دیگر نیز مقوله اعلا به جای نمونه اعلا به کار رفته است و این دو اصطلاح، در کنار اصطلاحات سرنمون و مقولات شعاعی، در یک بند، متن را غامض کرده‌اند:

او این سرنمون‌ها را سرنمون ترکیبی می‌نامد. به‌عنوان مثال، نمونه اعلا مقوله مادر حاصل ترکیب ویژگی‌های اجتماعی اوست... مقولات شعاعی بر اساس این مقوله اعلا تعریف می‌شوند (ص ۹۳).

در صفحه ۱۳ عنوان مقایسه شناخت‌گرایی با سایر مکتب‌های غالب به کار برده شده است. کاربرد اصطلاح شناخت‌گرایی در این عنوان نادرست است. صرف‌نظر از اینکه معادل انگلیسی این اصطلاح، یعنی cognitivism، در پانوشت و واژه‌نامه انتهای کتاب داده نشده است، باید گفت که شناخت‌گرایی به‌هیچ‌وجه معادل دقیقی برای زبان‌شناسی شناختی تلقی نمی‌شود. در قیاس با زبان‌شناسی شناختی، این مفهوم گستره بسیار وسیع‌تری را دربرمی‌گیرد. لاینز (Lyons 1995: 97-98) این اصطلاح را، در مفهومی کلی، در اشاره به آن دسته از نظریه‌های زبانی به کار می‌برد که قائل به تأثیر ساختار و عملکرد ذهن بر ساخت زبان هستند. وی شناخت‌گرایی را مکتبی بسیار سنتی می‌داند که اخیراً بر حوزه

زبان‌شناسی تأثیرگذار بوده است.^۱ برای نمونه از این دیدگاه، فرضیه ساپیر - وورف گونه‌ای رویکرد شناخت‌گرا محسوب می‌شود. مقصود از عنوان مذکور در متن کتاب، مقایسه زبان‌شناسی شناختی، در معنای متعارف کلمه، با دو رویکرد مسلط دیگر، یعنی صورت‌گرایی و نقش‌گرایی بوده است و نه شناخت‌گرایی در معنای عام.

اصطلاح *محمول* در جمله ذیل به کار برده شده و در برابر آن در پانویس، لفظ *proposition* آمده است: «... معنی‌شناسی منطقی... بر جنبه‌های منطقی معنای جمله‌ها و محمول‌ها تأکید دارد» (ص ۲۲). *محمول* در منطق، در ارجاع به *predicate* به کار می‌رود و در برابر *proposition* عموماً لفظ گزاره قرار می‌گیرد. هرچند نایکدستی‌هایی در کاربرد لفظ گزاره در متون وجود دارد و برخی آن را در برابر *predicate* نیز به کار برده‌اند، اما آنچه در اینجا مطرح است به معناشناسی منطقی یا منطق محمول‌ها^۲ مربوط می‌شود و در خصوص کاربرد اصطلاح *محمول* با معادل *predicate* در اینجا تردیدی وجود ندارد. در ادامه جمله بالا این عبارت آورده شده: «معنی‌شناسی صدق و کذب... به ارتباط محمول‌ها و دنیای واقعی می‌پردازد» (ص ۲۲). در این جایگاه می‌بایست لفظ گزاره را جایگزین لفظ *محمول* کرد. اساس معناشناسی پیش‌گفته بر صدق و کذب گزاره‌ها بنا شده است.

برابرنهادهای زبان ادبی و زبان روزمره که به ترتیب برای اصطلاحات *figurative language* و *literal language* در نظر گرفته شده، بسیار ناآشنا و غریب هستند و مفهوم این دو اصطلاح را محدود می‌کنند. آشکار است که *figurative language* تنها به زبان ادبی محدود نمی‌شود و در زبان روزمره نیز جریان دارد. برابرنهادهای زبان مجازی، زبان مجاز و زبان استعاری برای *figurative language*، و زبان حقیقی و زبان لفظی برای *literal language* کاربرد داشته و رایج‌ترند. در پانویس نیز این عبارات می‌بایست با موصوف خود، یعنی لفظ *language* درج شوند.

در برابر اصطلاحات *embodiment* و *embodied* برابره‌های جسمی شدن و جسمی‌شده و در موارد معدودی جسمی‌شدگی به کار رفته است. از میان این سه اصطلاح که به ترتیب مصدر، صفت و اسم هستند، صورت نخست (مصدر جسمی شدن) برای نمایه موضوعی

۱. تأکید از این نگارنده است.

انتخاب شده، اما تقریباً در همه صفحات مورد ارجاع در نمایه (که تعداد آنها به ۱۲ می‌رسد) فقط جسمی شده ذکر شده است. جسمی‌شدگی نیز گرچه در متن آمده (مثلاً صفحه ۴۲)، اما نه در نمایه و نه در واژه‌نامه، به چشم نمی‌خورد و به‌عنوان یک اصطلاح در نظر گرفته نشده است. از دیدگاه اصطلاح‌شناختی بخش اعظمی از مفاهیم تخصصی در قالب اسامی در متون علمی تجلی پیدا می‌کنند. با مدخل قرار دادن و تعریف جسمی‌شدگی می‌توان دو صورت دیگر را ذیل آن و مرتبط با آن در نظر گرفت و انسجام اصطلاحی پدید آورد. در نظر گرفتن این صورت پایه، خوانش صحیح جسمی‌شده را برای خواننده سهل‌الوصول‌تر می‌کند: جسمی‌شدگی یعنی ساختار مفهومی [جسمی‌شده] است، در مقابل خوانش نامطلوب ساختار مفهومی [جسمی] [شده است].

برای symbolic units که اصطلاحی پرکاربرد و مهم در این حوزه است، در این کتاب کاربرد دوگانه‌ای مشاهده می‌شود. از یک سو واحدهای نمادین (مثلاً صص ۹، ۱۴، ۱۱۱-۱۱۳) و از سوی دیگر اصطلاح عناصر نمادین به کار برده شده است (صص ۱۱۶). با وجود کاربرد بیشتر، در نمایه موضوعی کتاب اثری از واحد نمادین نیست و در عوض، عنصر نمادین مدخل شده است.

در صفحه ۴۸ به کاربردهایی از لفظ واژگان در معنای واژه‌ها برمی‌خوریم، برای نمونه: «محتوای جمله‌ها... بسته به واژگان انتخاب‌شده، تغییر می‌کند.» این لفظ گرچه برای موارد مختلفی مانند lexis, lexicon و vocabulary به کار برده شده، به نظر می‌رسد که امروزه در متون زبان‌شناسی بر سر کاربرد آن برای lexicon اتفاق نظر وجود دارد. به‌هرحال، این لفظ هرگز در متون تخصصی زبان‌شناسی در معنای جمع واژه نیست. در این متون واژگان به دو معناست: الف) «مجموعه‌ای از مدخل‌های یک زبان که بدون توالی و نظم خاصی فهرست شده‌اند» (دبیرمقدم ۱۳۸۹: ۲۰۰). در دستور زایشی این مجموعه بخشی است شامل اطلاعات مختلف اقلام واژگانی؛ ب) مخزنی دائمی از واژه‌های شناخته‌شده در مغز گویشوران زبان. در این معنا واژگان برابر با واژگان ذهنی^۱ است (CRUSE 2006: 104).

برای اصطلاح pre-conceptual (پانویس صص ۴۶) برابر پیش - ادراکی در متن به کار برده شده است. نخست آنکه در معادل فارسی می‌بایست خط فاصله حذف شود. پیش مانند

یک پیشوندواره به ابتدای واژه افزوده می‌شود و نظیر بسیاری واژه‌های دیگر (پیش‌فروش، پیش‌آگهی و پیش‌فاکتور) قطعاً بدون خط، و با نیم‌فاصله یا پیوسته نوشته می‌شود. دیگر آنکه با توجه به لفظ انگلیسی، جزء ادراکی معادل مناسبی نیست و برابر نهاد pre-conceptual باید پیش‌مفهومی باشد.

برای قالب معنایی commercial event برابر نهاد بازار استفاده شده است (ص ۷۱). این معادل‌گذاری چند اشکال دارد. بازار مفهومی اسمی دارد، در حالی که commercial event بر یک رویداد دلالت دارد. رویداد فرایندی است که در مکان و زمانی مشخص و با شرکت‌کنندگانی خاص رخ می‌دهد. بازار در کنار معنای محدود، و بار معنایی خاص، بر معنای رویداد نیز دلالت نمی‌کند.^۱

در صفحه ۱۳۸ برابر نهاد افزوده برای modifier به کار رفته است. این واژه معادل adjunct است و برای modifier، که در اینجا مورد نظر است، عمدتاً از برابر نهاد توصیفگر استفاده می‌شود.

اشکالات صوری کتاب شامل این موارد می‌شود:

— مقدمه بخش‌ها: مقدمه در ابتدای هر بخش یا فصل از کتاب می‌تواند از آن جهت سودمند باشد که به خواننده دیدی کلی و مروری از آنچه با آن روبه‌رو خواهد شد بدهد. معرفی بحث، فصول و زیربخش‌ها، اصطلاحات و مفاهیم مهم، خلاصه‌وار در این قسمت طرح می‌شود. در مقدمه بدون عنوان، عموماً استدلال‌های جدی متن اصلی و مثال‌ها جایی ندارد و مختصرتر است. مقدمه عنوان‌دار می‌تواند بخشی از متن در نظر گرفته شود و بدین جهت مفصل‌تر و حاوی استدلال و مثال باشد. در کتاب، در آغاز بخش‌های اول و دوم، مقدمه‌هایی بدون ذکر عنوان، ارائه شده است. این قسمت‌های بی‌عنوان و نشان به شکلی مجزا از هر بخش، با فاصله یک صفحه خالی، به چاپ رسیده‌اند و طبعاً در عناوین فهرست مطالب نیز حضور ندارند. این قسمت، در ابتدای بخش دوم، شش صفحه دارد و چندین مثال، خلاصه و منابعی برای مطالعه بیشتر در آن

۱. قالب مذکور در فریم‌نت (FrameNet) قالب سناریوی تجارت (commerce scenario) نامیده شده است (فریم‌نت). همچنین قالبی به نام بازار (market) در این فرهنگ اینترنتی که بر مبنای معناشناسی قالبی ساخته شده است وجود ندارد.

گنجانده شده است؛ آنچنان که برخلاف ماهیتش، فصلی مستقل از کتاب به نظر می‌رسد. همچنین مشخص نیست که چرا بخش سوم (بخش دستور) بدون مقدمه رها شده است. در ابتدای هر فصل از کتاب نیز قسمتی وجود دارد، بدون عنوان و شماره‌گذاری فصل، که حکم مقدمه‌ای را بر مطالب آن فصل دارد. مقدمه‌ای که گاه حاوی نمودار (مانند ص ۱۰) و مثال (مانند ص ۶۷) نیز هست. از آنجاکه گاه شماره‌گذاری پیاپی نمودارها و مثال‌ها از این قسمت آغاز می‌شود و در داخل متن ادامه می‌یابد لازم است این قسمت مستقل تلقی شود و با عنوان مقدمه در فهرست مطالب ذکر شود. روی هم رفته در خصوص تنظیم مقدمه، برای بخش‌ها و فصول، یکدستی رعایت نشده است.

— قراردادهای نوشتاری: در متون زبان‌شناختی بین زبان موضوع یا فرازبان و زبان خودِ متن تفکیک برقرار می‌کنند تا به روشنی متن کمک کند. در کتاب *زبان‌شناسی شناختی* نیز تلاش شده تا با به‌کارگیری شیوه‌های ایتالیک و درشت‌نویسی میان نمونه‌ها و اصطلاحات مورد بحث و متن کتاب تمایز گذاشته شود. اما قراردادهای نوشتاری به‌کارگرفته شده جایی در ابتدای کتاب ذکر نشده است. می‌توان حدس زد که در کتاب درشت‌نویسی برای تأکید یا ارائه تعریف، ایتالیک برای نمونه‌های زبانی نظیر واژه‌ها و عبارات، و خط عادی برای اصطلاحات جدید به کار برده شده است، اما در کاربرد این نکات نایکدستی مشاهده می‌شود. برای نمونه، در نخستین صفحه فصل اول (ص ۹) دو اصطلاح مفهوم و مفهوم‌سازی هر دو به‌صورت ایتالیک آمده، اما چند صفحه بعد (ص ۱۲) اصطلاحات نما، زمینه و پایه، که قطعاً از مفاهیم اصلی این حوزه هستند، با خط عادی (غیرایتالیک و غیردرشت) ذکر شده‌اند. تعداد این موارد که خلاف حدس بالا هستند زیاد نیست، اما این پرسش باقی می‌ماند که چرا به‌جای قراردادهای متداول، از شیوه‌های نامعمول استفاده شده است و قراردادهای توضیح داده نشده‌اند.

غیردستوری بودن یا ناپذیرفتنی بودن جملات را در متون زبان‌شناختی با استفاده از علائمی در کنار هر جمله نشان می‌دهند. در اثر مورد بحث، از میان سه جمله «هر انگشت یک ناخن دارد»، «هر دست پنج ناخن دارد» و «بدن ما ۲۰ ناخن دارد»، تنها جمله اول پذیرفتنی و دو جمله دیگر حدوداً ناپذیرفتنی اعلام شده‌اند (ص ۱۲۷). بجا بود آن‌گونه که در صفحه ۱۲۸ غیردستوری بودن جمله انگلیسی با ستاره نشان داده شده، در همه

موارد از نشانه‌ای برای نمایش قضاوت‌ها بهره گرفته و در ابتدای کتاب این نشانه‌ها معرفی می‌شد.

در ارائه نمودارها، یا به گفته نگارنده، طرح‌واره‌های تصویری^۱ دقت لازم روا داشته نشده است (صص ۹۹-۱۰۱). شکل‌های ۵-۶ و ۶-۶ با جملاتی که زیر آنها ذکر شده، یعنی «پرنده از روی دیوار پرواز کرد» و «علی از روی پل رد شد» ارتباطی ندارند و به نظر می‌رسد جملات این دو شکل جابجا شده‌اند. همچنین در تمامی نمودارها خط ممتد جایگزین خطوط نقطه‌چین شده است. خط ممتد در متون شناختی عمدتاً تداعی‌کننده مکان و محیط محصور است و کاربرد آن به شکلی که در این صفحات به کار رفته ممکن است گمراه‌کننده باشد.

— پانویس‌ها: در خصوص پانویس‌ها چند نکته درخور ذکر است:

نخست آنکه گاهی در یک پانویس نام چندین نفر یا چندین اصطلاح با هم گنجانده شده است. برای مثال پانویس ۶ در صفحه ۷ حاوی نام شش نفر است، پانویس صفحه ۴۸ حاوی چهار اصطلاح، یا پانویس ۲ در صفحه ۱۱۸ حاوی شش اصطلاح است. پانویس‌ها عموماً با یک ارجاع منفرد در درون متن سروکار دارند و چنین پانویس‌هایی خواننده مقدماتی را در یافتن معادل مورد نظر از میان چندین معادل سردرگم می‌کنند. پانویس عموماً در نخستین وقوع یک واحد در متن، اعم از نام شخص، اصطلاح و جز آن، ارائه می‌شود تا خواننده با آشنایی با آن واحد بتواند با سهولت بیشتری متن را ادامه دهد. در کتاب مذکور می‌بینیم اصطلاح واحد نمادین در صفحه ۹ ذکر شده و در صفحه ۱۴ برای درج صورت انگلیسی آن پانویس داده شده، یا تصویرسازی در صفحه ۴۶ برای نخستین بار ذکر شده، اما در صفحه ۱۲۵ پانویس شده است.

برخی از اقلام ذکر شده در پانویس از اهمیت اصطلاح‌شناختی برخوردار نیستند و نیازی به ذکر آنها نیست، از جمله encyclopedic (ص ۱۰) که یک صفت است، gestalt psychologists که به جای آن می‌بایست روان‌شناسی گشتالت ذکر می‌شد و perceive (ص ۲۵) که شایسته بود به جای آن اصطلاح اسمی perception آورده می‌شد

۱. نمودار یا digram اصطلاحی است که لانگاکر برای آشکالی که وجوهی از ساخت مفهومی را نمایش می‌دهند به کار می‌برد (LANGACKER 2008: 9-12).

(اصطلاح اخیر در صفحه ۸۲ در مقابل ادراک آورده شده است)، و game که اصطلاحی تخصصی نیست (ص ۸۸).

پانویس‌های صفحه ۴۳، force و path به ترتیب برای قدرت، در اصطلاح طرح‌واره تصویری قدرت، و برای راه، در اصطلاح طرح‌واره تصویری راه ذکر شده‌اند. این واژه‌ها به این شکل حاوی این معنا نیستند و لازم است صورت انگلیسی آنها به شکل کامل ذکر شود: path image schema و force image schema.

— نمایه موضوعی: در تهیه این بخش دقت کافی به خرج داده نشده است. همه واژه‌های گردآوری شده در نمایه اصطلاح نیستند. برای مثال واژه رابطه بنا بر نمایه در ۲۱ صفحه وقوع داشته است، اما با رجوع به این صفحات شاهد موارد غیراصطلاحی آن هستیم نظیر: آنها به بررسی رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او می‌پردازند (ص ۶).

... جمله‌هایی در زبان حاصل می‌شوند که از یک الگوی استعاری برای نشان دادن رابطه وقت و پول استفاده می‌کنند (ص ۵۳).

... برای بیان رابطه عاطفی و زندگی نمی‌توان از هر حوزه معنایی استفاده کرد (ص ۵۵).

... این نظریه با دیدگاه استعاره مفهومی نیز رابطه تنگاتنگی دارد (ص ۱۰۶).

واضح است که رابطه در مفهوم یک اصطلاح، آن‌گونه که در زبان‌شناسی شناختی مطرح است، هیچ‌یک از این موارد نیست. این موارد و بسیاری ارجاعات دیگر صرفاً واژه‌ای غیرتخصصی را نشان می‌دهند که نیازی به ذکر آنها در نمایه موضوعی نیست. سرانجام در صفحه ۱۳۵ به رابطه در مقام یک اصطلاح از حوزه تخصصی زبان‌شناسی شناختی برمی‌خوریم: «واژه‌هایی که اسم نیستند، یک رابطه را نشان می‌دهند. این رابطه‌ها اگر زمان‌دار باشند، فعل و در غیر این صورت، صفت، قید، حرف اضافه و ... هستند.» واژه هدف نمونه دیگری است. از دو بار ارجاعی که در نمایه دارد، اولی غیراصطلاحی است، و از این رو نمی‌بایست در نمایه ذکر می‌شد، و دومی اصطلاحی است:

... مطالعه معنی زبانی به‌خودی‌خود هدف نیست، بلکه هدف، استفاده از آن در درک

ماهیت نظام مفهومی ذهن انسان است. (ص ۳۸)

... مجاز فرابندی شناختی است که در آن مقوله‌ای مفهومی، یعنی وسیله، در اشاره به

مقوله‌ای دیگر، هدف، درون یک حوزه... به کار می‌رود. (ص ۶۲)

اصطلاح طرح‌واره حجمی (container schema) در نمایه (و نیز در واژه‌نامه‌ها) ذکر نشده، اما طرح‌واره تصویری (image schema) که اصطلاحی مشابه آن است در نمایه (و واژه‌نامه‌ها) گنجانده شده است. هر دو اصطلاح در پانویس صفحه ۲۱ آورده شده‌اند و می‌بایست به طور یکسان مدخل می‌شدند.

— برخی ارجاعات، اغلاط و نکات ویرایشی: در صفحه ۱۸ مثالی از قرارتس (Geeraerts 2006) بدون ذکر صفحه، بر مبنای تشبیه زبان به یک کیک ذکر شده است. این نگارنده در منبع مذکور مثال را نیافت.

مثالی در صفحه ۲۵ کتاب درباره قابلیت تبدیل شدن طرح‌واره‌ها به یکدیگر ارائه شده که به گفته نویسنده، برگرفته از لیکاف (Lakoff 1987: 45) است. مثالی با این ارجاع در منبع مذکور نیست. در عوض، در کتاب مورد ارجاع^۱ در صفحات ۴۴۰ تا ۴۴۴ بحث مشابهی وجود دارد با عنوان ماهیت تبدیل‌های طرح‌واره‌های تصویری^۲ که مفصلاً به این مسئله پرداخته است.

در صفحه شش از فهرست مطالب، دستور کاربردبنیادی می‌بایست به صورت دستور کاربردبنیاد اصلاح شود.

تلفظ صحیح نام زبان‌شناس شناختی و هلندی تبار که به اشتباه گیرارتز ضبط شده است (ص ۶)، به گفته وی، [ɣerarts] یا در برخی گویش‌ها [xerarts] است که به خط فارسی می‌توان آن را به صورت قرارتس یا خراتس نوشت.

در پانویس صفحه ۲۳ اصطلاح concept structure system نادرست است و باید به concept structuring system تغییر یابد.

به ابتدای این جمله در صفحه ۲۴ احتمالاً باید یک در افزود و سپس آن را خوانند: «زبان‌شناسی شناختی، دیدگاه زبان‌شناسان زایشی مبنی بر ذاتی بودن همگانی‌های زبان مورد تشکیک است...». جمله «... رابطه نما به دو نقطه ارجاع... تعیین شده است» (ص ۲۸) می‌بایست این گونه باشد: رابطه نما با دو نقطه ارجاع... تعیین شده است.

در صفحه ۸۷ دو عنوان وجود دارد: ۲-۵ معیار مقوله‌بندی و ۱-۲-۵ شرط لازم و کافی.

1. *women, fire, and dangerous things: what categories reveal about the mind.*
2. *The nature of image-schema transformations*

ارتباط جمله آخر معیار مقوله‌بندی با اولین جمله شرط لازم و کافی به گونه‌ای است که گویا زیربخش ۱-۲-۵ به طور ناگهانی در میان متن اضافه شده و آن را از هم گسیخته‌است. به ویژه آنکه این زیربخش با واژه مثلاً و به دنبال آن ذکر یک مثال آغاز می‌شود، یعنی صورتی که عموماً مطلب را با آن آغاز نمی‌کنند.

ارجاع (صفوی ۱۳۸۳) باید به صورت (صفوی ۱۳۸۲) اصلاح شود (ص ۸۹).
ضبط دوگانه نام اشمیت، یکی از دو نویسنده کتاب درآمدهای بر زبان‌شناسی شناختی، به صورت اشمیت (ص ۹۰) و اشمید (ص ۹۵) لازم است اصلاح و یکسان شود.
سال انتشار کتاب کرافت و کروز ۲۰۰۴ است که به غلط ۲۰۰۶ ذکر شده است (ص ۹۵).
ارجاع به ایوانز و گرین (۲۰۰۶) صفحه ۳۶۸ لازم است به صفحات ۳۶۸ تا ۳۷۰ باشد، زیرا مثال و کل بحث طرح شده، از این صفحات وام گرفته شده است.
در عبارت «... اسم‌ها به حوزه زمان (توده و شیء) اشاره می‌کنند» (ص ۱۱۷)، می‌بایست لفظ مکان جایگزین لفظ زمان شود.

لانگاکر (۲۰۰۶) در منابع کتاب ذکر نشده است.

جمله شماره ۷ الف “the fall falls gently to the bank of the river” در صفحه ۱۲۹ می‌بایست تصحیح شود. جمله مربوط به این استدلال بر اساس منابع (LANGACKER 1987: 262; 1991: 12) این است: “the hill falls gently to the bank of the river”.

در پایان کتاب فهرستی از منابعی که در نگارش کتاب استفاده شده‌اند و نیز فهرستی از منابعی برای مطالعه بیشتر آورده شده است (صص ۱۴۱-۱۴۷). این تفکیک منابع به دو دسته اندکی کار جستجو را برای یافتن نام یک منبع در این بخش دشوار ساخته است. گاه باید پس از جستجوی یک بخش به بخش دیگر سری زد شاید بتوان منبع مورد نظر را در آنجا یافت.
در بخش منابعی برای مطالعه بیشتر نویسنده به دو منبع زیر چاپ از خود ارجاع داده است، اما این دو منبع پیش از انتشار این کتاب (۱۳۸۹) به چاپ رسیده‌اند و لازم است تاریخ دقیق چاپ آنها ذکر شود.

— طرح روی جلد: طرحی که روی جلد کتاب نقش بسته جالب و پرسش‌برانگیز است. در نشر داخلی عموماً مرسوم نیست که اطلاعی درباره این قسمت داده شود. در آثار غربی زبان‌شناسی برای طرح روی جلد اطلاعاتی از قبیل پدیدآورنده، نوع اثر، سال

تولید و نام آن، بر پشت جلد کتاب به چشم می‌خورد. حتی در این ویژه‌نامه (دستور) هدف از طرح ظاهراً ساده روی جلد، در ابتدا توضیح داده شده‌است. مناسب بود اگر اطلاعاتی برای این تصویر فراهم می‌شد.

جمع‌بندی

حوزه زبان‌شناسی شناختی، همچون سایر حوزه‌ها، به حوزه‌ای کاملاً تخصصی و دارای اصطلاحات و مفاهیم بسیار فنی تبدیل شده است. برای نگارش کتابی مقدماتی تنها «پیش از یک دهه» آشنایی با یک حوزه کافی نیست. بسیاری از پژوهشگران و دانشجویان علاقه‌مند اکنون در زمینه موضوعات مربوط به زبان‌شناسی شناختی در زبان فارسی فعالیت می‌کنند و مقاله و پایان‌نامه می‌نویسند و آنان نیز قطعاً بیش از دهه‌ای است که به این حوزه می‌پردازند. متن کتاب این گمان را در ذهن ایجاد می‌کند که نگارش آن با شتاب‌زدگی صورت گرفته‌است و نشانه‌هایی در صفحات کتاب این گمان را قوت می‌بخشد. نویسنده سه سال پیش از تاریخ انتشار کتاب، در مقاله‌ای در سال ۱۳۸۶ نوید انتشار کتاب را داده و آن مقاله را، به‌همراه دو مقاله دیگری که در این زمینه نگاشته، بخشی از کتاب قرار داده‌است. مؤلف خود در زمینه زبان‌شناسی شناختی پژوهشی جدی انجام نداده‌است. سه مقاله مذکور، مروری و عمدتاً ترجمه‌وار و از نظر محتوا نه‌چندان متفاوت با یکدیگر هستند که بر پایه مطالب مندرج در کتب مرجع این حوزه نگاشته شده‌اند. بدین جهت کتاب در بسیاری موارد از شیوه‌ای ترجمه‌ای استفاده کرده‌است. این کار ناگزیر بوده و به گمان این نگارنده، نخستین گام‌ها چنین است. فقط ممکن است این ایراد بر نویسنده وارد باشد که چرا خود پژوهشی شناختی در زبان فارسی انجام نداده‌است. گرچه کتاب گذری نیست، از گذرگاه ترجمه محض، تولید در یک حوزه علمی و بومی‌سازی آن با پژوهش ممکن است. بنای اثر استوارتر می‌ایستاد اگر بر یکی دو تجربه پژوهشی نگارنده نیز ستون زده‌بود.

همان‌گونه که مشاهده شد کتاب خطوط ناگفته بسیار دارد. تدریس آن را به یکی از همکاران توصیه کردم. بسیاری از مشکلاتی که ایشان و دانشجویان کلاس با آن روبه‌رو شده بودند مشابه همین نکات بود. شخصاً گمان می‌کنم کتاب با رفع اشکالات مزبور می‌تواند برای دانشجویان، به‌ویژه در مقطع کارشناسی، که با زبان انگلیسی آشنایی

ندارند سودمند باشد. در مقاطع بالاتر از کارشناسی که دانشجویان با زبان انگلیسی آشنایی بیشتری دارند می‌توان آنان را به کتاب‌های مقدماتی مرجع رجوع داد. با تمام این اوصاف، نویسنده محترم کتاب تلاش بسیار در تدوین کتابی مناسب به خرج داده که تلاش ایشان مشکور و شایسته تقدیر است. می‌توان گفت تا حدودی در پر کردن خلأیی که در پیشگفتار بدان اشاره می‌کند توفیق یافته‌است. امیدواریم شاهد نگارش‌هایی پژوهش‌بنیاد در زمینه شناختی از ایشان باشیم.

منابع

- انوری، حسن [به سرپرستی] (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران؛
باطنی، محمدرضا و همکاران (۱۳۸۵)، فرهنگ معاصر پویا، فرهنگ معاصر، تهران؛
دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۹)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی (ویراست دوم)، سمت، تهران؛
- CROFT, William and D. Allan CRUSE (2004), *Cognitive Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press;
CRUSE, D. Allan (2006), *A Glossary of Semantics and Pragmatics*, Edinburgh: Edinburgh University Press;
EVANS, Vyvyan and Melanie GREEN (2006), *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburgh: Edinburgh University Press;
FrameNet <<http://framenet.icsi.berkeley.edu/>>;
GEERAERTS, Dirk (ed). (2006), *Cognitive Linguistics: Basic Readings*, Berlin, New York: Mouton de Gruyter;
GEERAERTS, Dirk and Hubert CUYCKENS (eds). (2007), *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, New York: Oxford University Press;
HURFORD, James R. and Brenden HEASLEY (1983), *Semantics: a coursebook*, Cambridge: Cambridge University Press;
LAKOFF, George (1987), *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, Chicago and London: The University of Chicago Press;
LANGACKER, Ronald W. (2002), *Concept, Image, and Symbol: The Cognitive Basis of Grammar*, (2nd edition), Berlin, New York: Mouton de Gruyter;
____ (2008), *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. New York: Oxford University Press;
____ (2009), *Investigations in Cognitive Grammar*. Berlin, New York: Mouton de Gruyter;
LEE, David (2001), *Cognitive Linguistics: an introduction*, Oxford: Oxford University Press;
LYONS, John (1995), *Linguistic Semantics: An introduction*, Cambridge: Cambridge University Press;
TAYLOR, John R. (1989), *Linguistic Categorization: Prototypes in Linguistic Theory*, Oxford: Clarendon Press;
UNGERER, Friederich and Hans-Jörg SCHMID (1996), *An Introduction to Cognitive Linguistics*, London and New York: Longman.